شکاف اطلاعاتی

دکتر کابک خبیری

«جان نگروپونته» رئیس سازمان اطلاعات ملی آمریکا (فرد سمت راست) در حال گفت وگو با سناتور «تداستیونز» از اعضای کمیته اطلاعات مجلس سنای این کشور است

کمیته ای که رئیس جمهوری آمریکا از سال گذشته مأمور بررسی مشکلات اطلاعاتی عراق کرده بود، در حالی گزارش ۶۰۰ صفحه‌ای خود را ارائه کرد که این گزاش همانند دیگر گزارش های مربوط به موضوع سلاح های کشتار جمعی در عراق از فقدان نتیجه گیری مطلوب دولت آمریکا برخوردار بود. در این گزارش به صراحت اشاره شده است که آژانس های اطلاعاتی، اطلاعات مبهم و اندکی درباره عراق داده اند و در تحلیل آن نیز ناتوان بوده اند. به عبارت دیگر، کمیسیون معتقد است اطلاعات و ادعاهای آمریکا در خصوص صدام حسین و برنامه های تسلیحاتی او در خصوص سلاح های کشتار جمعی، براساس اطلاعات قدیمی و نادرست بوده است و همین اطلاعات صدام را تهدید معرفی کرده بودند. چنین نکته ای در گزارش جولای ۲۰۰۴، «باتلر» نیز مورد اشاره قرار گرفت. در گزارش وی به صراحت عنوان شده که تصمیم سازی برای حمله به عراق بر اساس اطلاعات ناموثق بوده و دولت هیچ اطلاعات جدیدی در این زمینه نداشته است تا بتواند بر اساس آن دست به اقدام بزند.

نکته مهم آن که، این آژانس ها و در رأس آنان، سیا، به جای آن که در تلاش برای دستیابی به اطلاعات جدید باشند، اندک داده های خود را با مفروضه های گذشته در هم آمیخته و به این جمع بندی رسیده اند که صدام حسین باید سلاح های کشتار جمعی خود را مخفی کرده باشد. در این حالت، مأموران سیا با بزرگنمایی اطلاعات ساده و ارائه طیف وسیعی از برآوردهای تهدیدآمیز، کاری کردند که اطرافیان رئیس جمهور بدترین سناریوها را تدوین کنند.

علاوه بر این، کمیسیون با نتیجه گیری کمیسیون ۱۱ سپتامبر نیز موافق است. ۱۵ آژانس اطلاعاتی آمریکا فاقد مکانیسم مناسب همکاری و ارتباط بایکدیگرند. به ویژه بحث، اطلاعات انسانی در این آژانس ها از جایگاه بسیار ضعیفی برخوردار است. می توان از فحوای گزارش نتیجه گرفت که اطلاعات بدست آمده از طریق تکنولوژی های کسب اطلاعات به مراتب مفیدتر و قابل استفاده تر از اطلاعات تهیه شده توسط نیروهای انسانی بوده، و اطلاعات انسانی نتوانسته است خود را با نیازهای روز هماهنگ کند. آن چه که به شدت مورد تأکید گزارش است و متأسفانه مورد تأیید دولت آمریکا قرار نگرفته، تکرار این اشتباه در مورد کشورهایی نظیر جمهوری اسلامی ایران و کره شمالی است که اتهاماتی کمابیش مشابه توسط مقامات آمریکایی به آنان وارد می شود.

اشتباه دستگاه اطلاعاتی آمریکا، این کشور را وارد یکی از حساس ترین شرایط تاریخ آمریکا کرد. در عین حال، این اشتباه، هزینه هایی را به دولت در عرصه های داخلی و خارجی تحمیل کرد که همچنان پس از گذشت دو سال از پایان جنگ، زمینه اختلاف نظر با متحدان و اعتراضات گسوده به آمریکا را فراهم آورده است. نکته جالب آن که اگر بپذیریم این اشتباه، بزرگترین اشتباه اطلاعاتی تاریخ آمریکا و در عین حال مشهورترین آن بوده، تا کنون هیچ کس به خاطر این اشتباه مسؤول شناخته نشده است. شاید برخی نیز در دولت بوش تصور می کنند موفقیت ناشی از این اشتباه به حدی بوده است که نیازی به معرفی مقصر برای آن نیست. این در حالی است که حمله آمریکا به عراق با بر جای گذاردن ده ها هزار کشته، و بدرفتاری با زندانیان جنگ های افغانستان و عراق یکی از بدترین موارد نقض حقوق بشر در تاریخ جهان بوده است. البته قاضی «لارنس سیلبرمن» و «چارلز راب» سناتور سابق «ویرجینیا» که ریاست کمیسیون را بر عهده داشتند، به راحتی از کنار این موضوع می گذرند که چگونه دولت بوش از اطلاعات غلط و نامطمئن برای تصمیم گیری و اقدام استفاده کرده اند.

کمیسیون در گزارش خود معتقد است اطلاعاتی که به طور روزانه توسط سیا و آژانس اطلاعات دفاعی برای رئیس جمهور ارسال می شد، همگی حاوی اطلاعات غلط و ناموثق بوده و برخی حتی مقامات اطلاعاتی نیز در قابل اعتماد بودن این اطلاعات تردید داشته اند. این در حالی است که «جورج تنت» به عنوان اصلی ترین مقصر در این موضوع تابستان گذشته از سمت خود کناره گیری و از رئیس جمهور مدال آزادی دریافت کرد.

گزارش کمیسیون نشان می دهد که شکافی در دستگاه اطلاعاتی آمریکا وجود دارد که باید با تمرکز سیستم اطلاعاتی بر طرف شود. چنین دیدگاهی در کنگره آمریکا در پاییز گذشته منجر به ایجاد سمت مدیر اطلاعات ملی شد که اکنون «جان نگروپونته» سفیر سابق آمریکا در عراق عهده‌دار آن شده است. وی وظیفه بسیار دشواری را بر عهده دارد. اقدام او می تواند از یک سو منجر به تغییر در شناسایی دشمنان آمریکا شود و از سوی دیگر می تواند بار دیگر آمریکا را درگیر جنگی فراگیر کند.

متأسفانه نداشتن اختیارات لازم توسط کمیسیون و عدم استقلال آن باعث شد تا کمیسیون چندان نتواند به روند تصمیم سازی دولت، آن هم با اطلاعات نادرست و غیر موثق بپردازد. به هر جهت، رئیس جمهور و دولت وی توانسته بودند با این اطلاعات، حتی حمایت کنگره را نیز به دست آورند و دست به اقدام نظامی بزنند. چنین اقدامی قطعاً در آینده نیز ممکن است، بدون آن که مسؤولی برای آن شناخته شود. بهره گیری از اطلاعات غلط و تبدیل آن به سیاست در حالی نگرانی ها را بالا می برد که حمله پیشگیرانه به عنوان محور اصلی استراتژی امنیت ملی آمریکا در دوران ریاست جمهوری بوش شناخته می شود. با توجه به آن که هر گونه تحولی در مدیریت و سیاست های اطلاعاتی نیازمند زمان بوده است، و منافع دولت آمریکا حکم می کند که این کشور در زمان های مشخص دست به مداخله گری و تهاجم در کشورهای دیگر بزند، باید انتظار داشت که مواردی از این دست در آینده نزدیک تکرار شود و شاهد جنگ هایی از نوع عراق و افغانستان باشیم.

واضح است سیستم اطلاعاتی آمریکا به شدت تحت تأثیر جو حاکم بر دولت آمریکا قرار داشته و عملاً جایگاه مستقل خود را از دست داده است. این سیستم مایل است برای توجیه ایده ها و تصمیمات رئیس جمهور، به عوض جمع آوری و تحلیل، اطلاعات تولید کند. چنین روندی همراه با ناتوانی آژانس های اطلاعاتی و امنیتی در کسب اطلاعات باعث می شود تا دولت همواره ناچار باشد تصمیمات کلیدی را بر اساس اطلاعات سوخته اتخاذ کند. در این حالت می توان گفت تهدید اول آمریکا در درون ساختار تشکیلاتی خودش قرار دارد، نه خارج از مرزها.

ناتوانی آشکار دستگاه های اطلاعاتی در ارزیابی اطلاعات و همچنین تفاسیر و برداشت های سیاسی از این اطلاعات، باعث بروز نگرانی های فراوانی در خصوص تصمیم سازی و شکل دهی به استراتژی می گردد. این روند تأثیر خود را به وضوح بر سیاست خارجی این کشور نیز گذارده است. همانگونه که گفته شد، مهمترین جنبه این عدم قطعیت در جمع آوری و تحلیل داده ها، خود را در استراتژی حمله پیشگیرانه نشان خواهد داد. این در حالی است که اساس استراتژی حمله پیشگیرانه باید بر مبنای اطلاعات دقیق، و استفاده صحیح از آن باشد. اگر هم فرض بر این گذارده شود که دولتمردان آمریکا و انگلستان نسبت به ضعف اطلاعاتی خود آگاهی داشته اند، اما برای کسب حمایت مجالس خود و افکار عمومی سعی در پنهان کردن این ضعف و ارائه تحلیل ها و اطلاعات غلط به آنان بوده اند، باید نسبت به کارکردها و ارزش های دموکراسی تردید کرد. به ویژه که مسائلی از این دست در حوزه امنیت ملی کشور قرار داشته و می تواند امنیت دیگر کشورها را نیز تحت تأثیر خود قرار دهد.

انقلاب در ونزوئلای امروز

متن زیر سخنرانی «ریکاردو گالیندز» فعال سندیکایی ونزوئلایی است که در مورد تحولات آن کشور در جمع اجتماعی «ایست آنجلیبا» در لندن انجام شد.

من با ابتدای سال ۲۰۰۳ و آنچه آن موقع رخ داد، شروع می کنم. وقایعی که در پایان سال ۲۰۰۲ و آغاز سال ۲۰۰۳ رخ دادند به دنبال کودتایی بودند که در ابتدای سال ۲۰۰۲ رخ داد. گروههای سیاسی و کارفرمایانی که در نتیجه انتخاب «هوگو چاوز» از قدرت کنار رفته بودند، از تلاش برای سرنگونی او دست نمی کشیدند، حتی بلافاصله پس از پیروزی مردم بر کودتا، این الیگارشی شروع به نقشه کشیدن بر ضد دولت و راه انداختن راهپیمایی های گوناگون کرد. در پایان سال ۲۰۰۲، امپریالیست ها و الیگارشی محلی تلاش کردند تا به منظور بلوکه کردن اقتصادی کشور و نیز قرار دادن مردم در برابر دولت، در صنعت نفت این کشور دست به خرابکاری بزنند.

طبقه حاکم در ونزوئلا نمی فهمید که شکستی که در یازدهم آوریل ۲۰۰۲ متحمل شد، تنها نشانه ای از قدرت طبقه کارگر در ونزوئلا بود، چرا که توده ها با فرایند در حال پیشرفت انقلاب به هویت خود پی می بردند. ممکن است این امر چیزی نباشد که هر کسی انتظارش را دارد، اما این آغاز چیزی بزرگتر است.

وقتی در یازدهم آوریل، مردم به خیابان ها آمدند تا از حقوق مدنی دموکراتیک خود دفاع کنند، در دسامبر همان سال نیز می توانستیم ببینیم که چگونه مردم و طبقه کارگر در جهت دفاع از انقلاب برخاستند.

می توانستیم ببینیم که چگونه اربابان و کارفرمایان به کارگرانشان پول می دادند تا در خانه بمانند تا باعث ضربه زدن به اقتصاد ونزوئلا شود، می توانستیم پاسخ طبقه کارگر را در شهرها و مناطق گوناگون ونزوئلا ببینیم که چگونه به فعالیت و کار خود ادامه دادند تا این خرابکاری را که الیگارشی و امپریالیست ها بوجود آورده بودند، به شکست بکشانند.

می توانستیم ببینیم که چگونه در حومه شهرها در مناطق بزرگ و در برخی مناطق صنعتی و نیز در صنعت نفت کارگران به صورت کنترل کارگری در حال تولید بودند. هیچ اثری از کارفرمایان نبود. در حوزه های گسترده صنعت، نظیر صنعت تولید نیشکر و نیز مهمترین همه آنها، صنعت نفت، می توانستیم ببینیم که چگونه کارگران تحت کنترل خودشان در حال تولید بودند. پالایشگاه نفت «پوئرتو لا کروز» نمونه ای از آن است. کارگران کنترل آن را در دست گرفتند و فعالیتهای اقتصادی را خودشان سامان دادند. در «ال پالیتو» نیز کنترل کارگران وجود داشت و در پالایشگاه دیگر کارگران به مدت دو ماه تولید را بدون حضور هیچ کارفرمایی و بدون هیچ محدودیتی از حیث دیسیپلین ادامه دادند.

وقتی سیاست تحریم در صنعت نفت به شکست انجامید، اربابان تصمیم گرفتند تا سیاست تحریم را به آموزش و پرورش بکشانند. به محض اینکه والدین و دانش آموزان با بسته شدن مدارس روبرو شدند، تصمیم گرفتند تا مدارس را دوباره باز کنند، بعضاً مدارس را اشغال می کردند و از دولت می خواستند که به مدارس معلم بفرستد و گاهی که معلمی برای اعزام وجود نداشت، والدین، خود وارد عمل می شدند و به دانش آموزان تدریس می کردند.

در این میان، امپریالیست ها و الیگارشی محلی از تلاشهای خود برای برقراری بی نظمی دست بر نمی داشتند. آنها فراخوان تظاهرات و راهپیمایی می دادند که در مقابل، «جنبش بولیوار» پاسخ آنها را با راهپیمایی های گسترده تر و تظاهرات وسیع تر می داد.

باید این را بگوییم که اگر اپوزیسیون راهپیمایی دهها هزار نفری راه می انداخت، از سوی جنبش بولیوار صدهزار نفری به خیابان می آمد، و اگر آنها صدهزار نفری به خیابان می آمدند، ما ۳۰۰ هزار نفری به خیابان می آمدیم همیشه بسیار بیشتر از آنها.

آنگاه رسانه های محلی و انبوه مسلط، همه روزنامه ها، همه شبکه های تلویزیونی، تبلیغاتی را به منظور فراخوان برگزاری همه پرسی ریاست جمهوری آغاز کردند. این همه پرسی شکست خورد. چیزی که اتفاق افتاد، این بود زمانی که آنها دیدند با روشهای غیرقانونی نمی توانند دولت را از صحنه خارج کنند، تصمیم گرفتند راه قانونی را در پیش گیرند. آنها تصمیم گرفتند تبلیغاتشان را برای فراخوان همه پرسی مجدداً به راه بیندازند. در نهایت کمیسیون انتخاباتی ونزوئلا تسلیم شد و با برگزاری همه پرسی موافقت کرد.

نکته در اینجاست، درست است که توده ها این همه پرسی را نپذیرفتند و مردم کاملاً خشمگین بودند. وقتی پرزیدنت چاوز گفت اکنون زمان آن است که نیروها را متحد کنیم و همه پرسی را درهم بشکنیم، بله، ما این کار را انجام دادیم و این روند را به شکست کشاندیم.

حتی اگر مردم با این کار (شرکت در همه پرسی) راضی نبودند، تصمیم گرفتند که باید این کار را بکنند زیرا یک لحظه تاریخی برای مردم ونزوئلا بود. برای اولین بار در تاریخ، مردم ونزوئلا شروع به سازماندهی فعالیتهای انتخاباتی تحت کنترل خود و از طریق سازمانهای مردمی همچون اتحادیه های مبارزه انتخاباتی (Electoral Battle Units) و سایر سازمانهای مردمی کردند.

۱/۲ میلیون نفر از مردم خود را سازماندهی کردند. دانشجویان و کارگران در این اتحادیه ها سازماندهی شدند. آنها ساختارهایی را برای جمع آوری آراء به منظور پیروزی در همه پرسی برپا کردند.

پیروزی در همه پرسی برای گزینه «نه» در مقابل کنار رفتن هوگو چاوز، شروع دوره ای جدید در انقلاب ونزوئلا بود. شایان ذکر است که اولیگارشی نمی توانست با یک شکست دوام بیاورد و در نتیجه، بسیاری از حامیانش را در طبقه متوسط از دست داد. آنها در میان نیروهایشان متحمل انحلال شدند و ناگهان رهبران خودشان دیگر در تلویزیون و روزنامه ها ظاهر نشدند، و در زندگی عمومی خود را نشان ندادند.

پس از پیروزی در همه پرسی، شوراهای انتخاباتی محلی شکل گرفتند و اپوزیسیون، (اولیگارشی) به دو ایالت محدود شد. هم اکنون پایگاه مبارزه اپوزیسیون در ایالت «زولیا»، منطقه ای در مرز کلمبیا، ناحیه ای بسیار غنی از نفت، قرار دارد. حتی شخص حاکم بر این ایالت هنگامی که نتایج همه پرسی را دید، به سوی چاوز گرایش پیدا کرد!

برای آنان، شکست بسیار تلخ بود. گروه سایه بان (umbrella)، که آنان همه احزاب اپوزیسیون را تحت آن سازماندهی کرده بودند، از هم فروپاشید. پس از شکست، «مندوزا»، شخص حاکم بر ایالت «کارابوبو» از صحنه های عمومی ناپدید شد.

بخشهای هوشیارتر بورژوازی شروع به نزدیک شدن به چاوز کردند تا نسبت به او مؤدب تر به نظر برسند و جایگاه اپوزیسیونی خود را نسبت به چاوز تعدیل کردند. ضرب المثلی در این باره هست که می گوید: اگر نمی توانی آنها را شکست دهی، به آنها بپیوند تا زمانی که نیروی کافی برای شکست دادنشان را داشته باشی. این سیاست امپریالیسم و بورژوازی محلی در ونزوئلای امروز است.

پس از اینکه جنبش کارگری در دهه ۸۰ شکست بزرگی را متحمل شد، در دهه ۹۰ در جهت بهبود بخشیدن به اوضاع برآمد. کارگران تصمیم گرفتند که یک فدراسیون اتحادیه ها را در خارج از CTV برپا کنند. در سال ۲۰۰۲ بود که تصمیم گرفتند CTV را رها کنند و یک فدراسیون جدید را در ونزوئلا ایجاد کنند. درست است که در آغاز مشکلات بسیاری وجود داشت، با این وجود آنها در حال غلبه بر این مشکلاتند و هم اکنون آنها در همان سطح سازمانی پیشین هستند.

بخاطر تحریمی که در اواخر سال ۲۰۰۲ و اوایل سال ۲۰۰۳ رخ داد، بسیاری از کارخانه ها تعطیل شدند. آنچه واقعیت دارد اینست که بیشتر این کارخانه ها به علت خرابکاری های امپریالیست ها در اقتصاد تعطیل شدند، و پس از شکست تحریم این کارخانه ها همچنان تعطیل ماندند.

در آن زمان، بسیاری از کارگران تصمیم گرفتند که این کارخانه ها را دوباره باز کنند، آنها را اشغال کردند و خود، آنجا را به کار گرفتند و از حکومت خواستند که این کارخانه ها را همچون بسیاری از دیگران کارخانه ها تحت کنترل کارگران ملی اعلام کند.

این جنبش، سرآغاز پیروزی ای بود که در کارخانه «ونپال» اتفاق افتاد. کارخانه ونپال در سال ۲۰۰۳ تعطیل شد، آنگاه دولت به صاحبان کارخانه کمک کرد تا آن را دوباره باز کنند. بعدها دوباره این کارخانه تعطیل شد و پیروزی دوم کارگران ونپال، زمانی بود که دولت تصمیم گرفت این کارخانه را تحت کنترل کارگران ملی اعلام کند.

مشخص نیست که این کارخانه چه شکل کنترل کارگری را خواهد پذیرفت. آیا به شکل همکاری کارگران خواهد بود، کنترل مستقیم کارگران خواهد بود، یا به شکل کنترل مشترک کارگران و دولت بر کارخانه انجام خواهد شد. با این حال، آنچه واضح است اینکه برنامه ای که دولت متعهد شده است، اینکه توسط کارگران در کارخانه طرح شده است. تصمیم دولت برای ملی کردن این کارخانه یک پیروزی بزرگ است.

درست است که دولت هیچ تمایلی برای ملی کردن همه کارخانه ها ابراز نکرده است. آنها می گویند که این گرایش اصلی نخواهد بود، اما آنان همچنین می گویند که نمونه ونپال، الگویی خواهد شد برای سایر کارخانه هایی که تعطیل شده و تاکنون باز نشده اند. تجربه ونپال همچنین روحیه کارگران ونزوئلا را تقویت کرد چرا که آنها امکان کار در کارخانه ای که در مالکیت یک کودتاچی نیست را دیدند.

همه این معیارها، ملی کردن، مبارزه با مالکان بزرگ، روند اصلاحات ارضی و نیز عمق پیدا کردن انقلاب، برنامه اجتماعی «بسوی همسایه ها»، مراقبت های بهداشتی در فقیرترین محله ها، همه یک تاثیر دارند. به عنوان نمونه، خبر از ساخت ۶۰۰ بیمارستان در کشور داده اند. همه اینها یک پیروزی بزرگ است، یک گام به جلو برای جنبش.

اینها مسائلی است که امپریالیسم و اپوزیسیون ونزوئلا را نگران کرده است. باید به یاد داشته باشیم که ایالات متحده از ۱۹۶۱ تاکنون کوبا را تحمل کرده است. در آن زمان، در سال ۱۹۶۱، انقلابی که ابتدایی ترین پایه هایش بر بسیاری از خواسته های دموکراتیک استوار بود بعدها مجبور شد از محدوده زندان سرمایه داری فراتر رود. مجبور شد معیارهای سوسیالیستی را پذیرد. این همان چیزی است که امپریالیست ها را نگران کرده است.

اپوزیسیون ونزوئلا اخیراً بار دیگر در تلاش برای جمع کردن نیروهایش برآمد که در قالب یک راهپیمایی در ۲۳ ژانویه رخ داد. هدف آنها داغ کردن علیه جنگ اوج بود که موفق نشدند. راهپیمایی آنها یک شکست کامل بود. اگر این شکست به اندازه کافی برای اپوزیسیون بد نبود، حکومت فراخوان یک راهپیمایی داد که صدها هزار نفر از مردم به خیابان آمدند.

حکومت تنها ۴ یا ۵ روز به فراخوان برای این راهپیمایی اختصاص داد. این نشان می دهد که مردم ونزوئلا با ایستادن در مقابل ارتجاع، اپوزیسیون، که کاملاً متلاشی و روحیه اش تضعیف شده از روند تقویت دموکراسی و تعمیق انقلاب حمایت می کنند. مردم بسیار فعالند و توانایی بسیج کردن خود را دارند.

درست است که اپوزیسیون بارها شکست خورده و تضعیف روحیه شده است، با این حال فعالیم اپوزیسیون دست بردار نیست. آنها به فعالیتهای بیشتری بر ضد انقلاب ونزوئلا دست می زنند. امپریالیست ها فعالند و به دنبال ساده ترین راه برای سد ایجاد کردن هستند. بله، امپریالیست ها فعالند، اما ما هم فعالیم! ما با پشتکار به دنبال مسائلی چون ملی کردن، اصلاحات ارضی، تعمیق برنامه های اجتماعی هستیم و تلاش برای این بردن مشکلات را ادامه می دهیم.

من معتقدم که از دیدگاه همه مردمی که در اتحادیه های کاری درگیرند، تنها راه دستیابی به پیروزی برای انقلاب ونزوئلا، فراتر رفتن از زندان های سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم در ونزوئلا است.

منبع:
www.handsoffvenezuela.org
ترجمه: بهروز صفری

چشم انداز

چالش آمریکا و اتحادیه اروپا بر سر خاور دور

به نظر می رسد دیپلماسی ایالات متحده آمریکا حرکت نوینی را آغاز کرده که ممانعت از تلاش اتحادیه اروپا برای پیگیری سیاستی فعال و مستقل در خاور دور است که با رشد اقتصادی سریع به یکی از مهم ترین مناطق تمرکز سیاست جهانی تبدیل می شود .

نگرانی آمریکا از پیگیری سیاست مستقل به وسیله اروپایی ها در آخرین مرحله از سفر بین المللی کاندولیزا رایس وزیر خارجه این کشور در کره جنوبی و چین پدیدار شد . مطبوعات آمریکا تیترهای درشت خود را به سخنان رایس که گفته بود اروپا نباید کاری کند که تعادل قوا در آسیا دگرگون شود اختصاص دادند . وی با اشاره به زمزمه هایی درباره لغو تحریم تسلیحاتی چین از سوی اتحادیه اروپا هشدار داد که در صورت لغو تحریم تسلیحاتی چین، آمریکا باید توان نظامی خود را در اقیانوس آرام تقویت کند .

این اولین بار نیست که آمریکا به اروپا درباره خطرات لغو تحریم تسلیحاتی چین که پس از وقایع خونین میدان «تیان آن» در پکن در سال ۱۹۸۹ آغاز شد ، هشدار می دهد، اما آنها هیچگاه تا این حد در ابراز مالکیت اقیانوس آرام آشکارا سخن نگفته اند . اکنون آنها به صراحت می گویند که این ایالات متحده و نه اروپا بوده که از حوزه اقیانوس آرام دفاع کرده است.

البته ۲۵ کشور عضو اتحادیه اروپا هنوز به طور واحد درباره لغو تحریم تسلیحاتی چین اتفاق نظر ندارند ، اما در حال مذاکره بر سر چگونگی لغو تحریم هستند و فعلاً بحث لغو تمامی تحریم ها مطرح نیست . نمونه ای از این مباحث در کنفرانس خبری پاریس پس از دیدار رهبران فرانسه، آلمان ، روسیه و اسپانیا پدیدار شد . به نظر می رسد که فرانسه بزرگترین حامی لغو کامل تحریم پکن است . در این کنفرانس خبری ، ولادیمیرپوتین رئیس جمهوری روسیه به شوخی گفت که اگر این تحریم پابرجا بماند، فقط برای مسکو نفع خواهد داشت زیرا روسیه در منطقه بی رقیب خواهد بود . وی تأکید کرد که در صورت لغو این تحریم ها، روسیه حاضر است با اروپایی ها درباره توسعه سیستم های تسلیحاتی پیشرفته مورد نیاز چین همکاری کند . به عبارت دیگر روسیه به اتحادیه اروپا در تنظیم عرضه و تقاضا پس از ۱۶ سال تحریم یاری خواهد رساند.

یقیناً کاندولیزا رایس نمی خواهد به نحوی رفتار کند که نقش برتر روسیه در معاملات تسلیحاتی با پکن حفظ شود و بازی به نفع روسیه پایان یابد.

این در حالی است که مسأله دوستی و اتحاد چین و روسیه ، اساس سیاست ایالات متحده را تشکیل می داده است و اکنون نزدیکی روسیه به اروپا یک پدیده نوین به شمار می رود .

اروپایی ها ثابت کرده اند که در پیگیری سیاست های اقتصادی و همکاری های تجاری با آسیا توان بسیاری دارند اما صرف نظر از معاملات تجاری ، جایگاه استراتژیک اروپا در منطقه قابل توجه نیست .

در سال ۲۰۰۳ همکاری های تجاری اروپا - چین ۴۴ درصد و در ۲۰۰۴ نیز ۳۶ درصد رشد نشان داد که بدین ترتیب اروپا تبدیل به بزرگترین شریک تجاری چین شد و آمریکا پس از ژاپن رتبه سوم مبادلات تجاری با پکن را به خود اختصاص داد . چین نیز به نوبه خود به دومین شریک تجاری اتحادیه اروپا پس از آمریکا تبدیل شد .

ابتکارات دیپلماتیک اتحادیه اروپا در آسیا همیشه موفق نبوده است. برای نمونه اتحادیه اروپا از دیر باز با همسایگان جنوبی چین در «آسه آن» مشکل داشته است . اروپایی ها از سالها پیش به حاکمیت نظامیان در کشور میانمار در جنوب چین اعتراض داشته اند . این مباحث و انتقادات هیچگونه اثر مثبتی در پی نداشته ، زیرا پیگیری حاکمیت ارزش های اروپایی در آسیا همانقدر مضحک است که پیگیری اصول آسیایی در اروپا.

اما نمونه های موفقی نیز از اعمال سیاست های اتحادیه اروپا در آسیا و خصوصاً در مرزهای شمال غربی چین مشاهده شده است . در قطعنامه اخیر پارلمان اروپا ، بر تداوم ارسال سوخت به نیروگاههای حرارتی کره شمالی با هزینه اتحادیه اروپا تأکید شد . تا سال ۲۰۰۳ که دولت آمریکا، کره شمالی را به پیگیری برنامه های هسته ای نظامی متهم کرد ، سوخت این نیروگاه ها به وسیله آمریکا تأمین می شد .

در همین قطعنامه ، بر اختصاص ۴ میلیون یورو به منظور یاری رساندن به یک سازمان صلح طلب در شبه جزیره کره که از هنگام روی کار آمدن دولت بوش در آمریکا ایجاد شده ، تأکید شده است . این سازمان که KEDO نام دارد، طرح احداث یک نیروگاه هسته ای برای کره شمالی را در سر می پروراند . اگر چه اساس این طرح آمریکایی بوده، اما از ابتدا پشتیبانی مالی اروپایی ها را به همراه داشته است . اتهامات دولت بوش علیه کره شمالی موجب شد تا سازمان KEDO قبل از پیدایش به سوی بحران پیش رود.

سرانجام اتحادیه اروپا ظاهراً قصد پذیرش بی چون و چرای اتهامات واشنگتن علیه پیونگ یانگ را ندارد و خواهان تحقیقات مستقل پارلمان اروپا برای روشن شدن موضوع شده است .

این حرکت اروپایی ها نشان می دهد که آنها از تحرکات دولت آمریکا در ارتباط با کره شمالی و تشدید بحران در شبه جزیره کره به هیچ وجه رضایت ندارند. بنابراین آنها آماده اند سیاست های مستقل خود را در منطقه پیگیری کنند .

ذکر این نکته حایز اهمیت است که بدانیم یکی از موضوعات اصلی مورد بحث بین وزیر خارجه آمریکا و مقامات چینی در سفر اخیر وی به پکن موضوع کره شمالی بوده است . گزارش های رسیده حاکی است که آمریکایی ها به طور جدی خواهان از سرگیری مذاکرات مستقیم با کره شمالی با مشارکت روسیه، کره جنوبی ، ژاپن و چین و بدون حضور اروپایی هستند . اما از سوی دیگر ، قطعنامه پارلمان اروپا نشانگر این امر است که اروپایی ها از صبوری برای به کرسی نشستن پیشنهادهای آمریکایی در موضوع کره شمالی به تنگ آمده اند و می خواهند در مشارکت با دیپلماتهای پکن ، مسکو و سئول ، واشنگتن را به اعلام مواضع واقع بینانه تری سوق دهند.

با توجه به افزایش نفوذ و اقتدار چین و کاهش سیادت آمریکا در منطقه اقیانوس آرام به نظر می رسد که با ظهور قدرت جدید در منطقه آمریکا مجبور به پذیرش واقعیات خواهد شد . همچنین آمریکا مجبور به پذیرش فعالیت دیپلماتیک اروپا نه تنها در منطقه اقیانوس آرام، بلکه در خاورمیانه خواهد شد . پیگیری سیاست های مستقل از سوی اتحادیه اروپا ضرورتاً همواره با سیاست های آمریکا یا روسیه یا ژاپن تلاقی نمی کند .

منبع: خبرگزاری ریانووستی
ترجمه: محمد رضا خداقلی پور